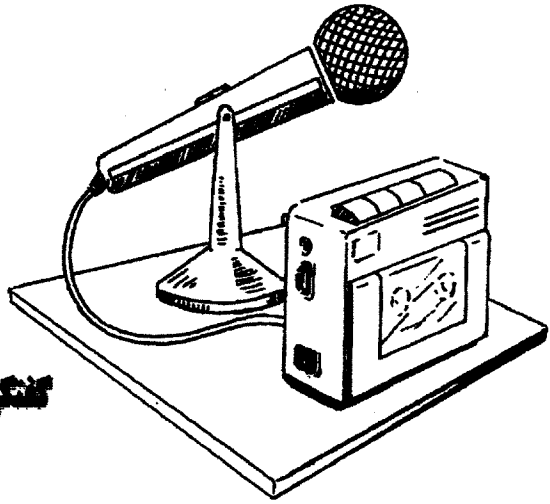


گفتگو



مدینه‌شناسی

گفتگوی صمیمانه با آقای سید محمدباقر نجفی



محققان و فرهیختگان کشور با آثار، کتب و مقالات ارزشمند دانشمند محترم آقای سید محمدباقر نجفی آشنایی دارند، در میان آثار متنوع و پرجاذبه ایشان، «مدینه‌شناسی» درخشش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر ﷺ و خاندان او همراه بوده و مؤلف محترم نزدیک به بیست سال در بیابان‌ها و کوه‌ها و دره‌های حجاز گشته و با تحمل رنجها و سختی‌های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا ﷺ بوده است، هم اینک نیز هر گاه در ذهن خود آن خاطره‌های تلخ و شیرین را مرور می‌کند اشک از دیدگانش جاری می‌گردد.

وی از معدود فرهیختگانی است که تنها به گزارش تاریخ نویسان بسنده نکرده، بلکه با طی مسیر هجرت و حضور در مناطق مختلف شهر مدینه، توانسته است حقایق تاریخی را بر جغرافیای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.

فصلنامه «میقات حج» ضمن تشکر از ایشان، توجه خوانندگان محترم را به این گفتگوی صمیمانه جلب می‌نماید:

میقات حج: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا

خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب عالی آشنا شوند.

آقای نجفی: من یک ایرانی هستم، جز مثنی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که



امکان یافتم فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.
در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.

در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدت‌ها در درس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت‌ها بودم.
در تاریخ مدت‌ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه‌ منتقدی مرحوم مینوی کردم. ۹ سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمام مستی و قلندری مرحوم همایی و نورده علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزانه و جهان‌نگری‌های نصر و حسابی و... اندوختم.

مدت‌ها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازی پریدن از آتش لفظ‌ها و خاک نسخه‌ها تباه کردم و در آخر بی‌حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.

چون به ایران بازگشتم، از سر غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرسی و محقق‌ی پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتم باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه‌ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.

از آن روز گرچه سال‌هایی می‌گذرد ولی به هر روی می‌پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده‌ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه‌خانه و کاشانه‌ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال ۱۳۶۳ هیچ نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفناي حلاج آموختم و بر این نعمت فقر شاکر ماندم. ۵ سال تلاش

کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال ۱۳۶۹ که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پایسته و لال زبان در گوشه‌ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزی فرزندانم، خود و همسر صلح خاموش را در کوچه‌های جهان بیاموزیم. اینجا یافتیم که هم آنجا و هم اینجا و همه جا جز غریستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتیم که:

جانا بغریستان چندین به چه می مانی؟

باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی...

تا چند چند؟ پریشانی؟... به ملک بی سنان سنایی افتادم.

میقات: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟

در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی‌ها است، تلخی هم‌ره شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسر من به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده‌اند، و دخترم به ارشدتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می‌ساختم و می‌آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی‌های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می‌بخشیدم.

میقات: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟

آقای نجفی: ببینید! کلام در خاموشی می‌رُوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به

چنین لحظه‌ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می‌تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی‌های تلاش را از خود بزدايد تا باز مهيای قبول خستگی‌های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی‌ها است.

میقاتی: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می‌زد؟
آقای نجفی: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی‌ام را در میراث اسلامی فرهنگ‌های جهان بخوانم.
 برای من نهایت هر یک، بدایت دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی‌دانم کجا؟ نمی‌دانم چرا؟ چون هرگاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.

میقاتی: از مدینه شناسی شروع کنیم، از اینکه از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده‌ای و تا کجا خواهی رفت؟
آقای نجفی: در آبان ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خویی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.

هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

مصاحبه‌ای داشته باشم، نیافتم.

مجموعه کاملی از تمامی کتابها و یارساله‌هایی که در ایران از سال ۱۳۲۰ درباره حج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این ۹۰ جزوه و کتاب، هر چه دیده بودم به استثنای سفرنامه آل احمد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسفه و اسرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسک حج بود و این امر نشان می‌دهد که از آغاز صنعت چاپ در ایران هیچ رساله یا کتابی مستقل درباره آثار حجاز وجود نداشت تا اینکه مرحوم مطهری از دکتر محمدی پرسیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشی نداشته‌ام ولی از روی نوشته‌های محمد حسین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ جتی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته‌ام. ولی برای مصاحبه سوادی ندارم. می‌گویند: محقق بنام صدرالدین محلاتی در شیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او پرس.

با ایشان ملاقات کردم، بسیار خوش مشرب بود ولی قدرت شنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسرار حج و دومی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته‌ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده‌ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال ۱۳۱۸ یک جزوه از عامر بیک و خلیل صبری درباره اسرار و مناسک حج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبة‌الدین شهرستانی، ولی مدتی است می‌خواهم در یک مجموعه مصور این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره‌ای بررسی و از ایشان که رساله‌ای هم درباره اسرار حج نوشته‌اند سؤال کنی. وقتی از خدمتش مرخص شدم بر غریبی پیامبر ﷺ در ایران گریستم...! چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و... نوشته شده، اما با آنکه سالانه ده‌ها هزار ایرانی به حج می‌روند،



شوری در جستجوی سیره او نیست تا محققان، ما را به قلب وادی ها کشانند؟! اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده ام که ایشان چند دانشجوی را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن هاست که از مدینه حجاز بریده اند و به عراق عرب روی آورده اند! قرن هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریستم، گریستم و گریستم...

اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربت مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی دانم این من بودم که می سوختم یا جامه های زمانه من؟ این من بودم که دود می شدم یا جامه من؟ نمی دانم...

چند ماهی نگذشته بود که در بیابان های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می ماندم که بی آنکه جایی را بشناسم، می تاختم. بی آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می ماندم که پراکنده می شدم.

میتا: کار را از کجا و چگونه آغاز کردی؟

آقای نجفی: پس از ۹ ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابوایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه ای را بیابم. هیچ کس به پرسش هایم پاسخی نمی داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلت مدنی ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان ها، با همین مردمی که می بینم. حیران میان ازدحام مردم،

این سوی و آن سوی می‌دویدم و می‌گفتم: همین جا بودی، همین جا بودی که خانه‌ات را ساختی، همین جا میهمان ابوایوب بودی، همین جا...!

بی‌اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست؟!

به آرامی گفت: چچی کجاست. خانه او، ابوایوب، همین جا بود، نترس بگو. از ترس صدایش در نمی‌آمد، گفت: یقه‌ام را رها کن.

بی‌توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودند و مرا دیوانه می‌خواندند، دست خود را بالا برد و گفت: همین بالا بود. او را بوسیدم و شتابان از پله ویرانه‌ای بالا رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند. دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سر بر چوب‌های بنای مخروطی نهادم و های‌های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریدم. زیر سمت بالای درِ کرکره‌ای دکانش گوشه‌ای از کتیبه‌ای را دیدم، با عصبانیت فریاد زدم در دکانت را بکن، چرا تاریخ را محو کرده‌ای؟! گفت: فریاد زن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسی از آن گرفتم. نه هیچ کسی را جز او می‌دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جانبازِ تحقیق شود، هیچ کس... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابوایوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشن تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریک تاریخ محو شد.

میانگ: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟

آقای نجفی: با دید جغرافیایی، منابع سیره را بررسی می‌کردم، موقعیت‌ها را می‌سنجیدم تا به تقدم و تأخر جغرافیایی وقایع پی‌ببرم، سپس مدارک تاریخی هر واقعه‌ای را ذیل همان موقعیت‌ها گردآورده، به وقایع کوچک‌تر تجزیه می‌کردم و آنگاه به یک تصویر کوچکی در ساختار مدینه و مناطق آن می‌رسیدم، آن تصویر محققانه را با خود به محل امروزی مدینه می‌کشاندم، تا درستی یا نادرستی چنین تصویری را نقد کنم. هم‌با موقعیت‌شناسی، اسناد تاریخی را نقد می‌کردم و هم با اسناد تاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را شرح داده‌اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه



که خود دیده بودم می‌سنجیدم تا به صحیح‌ترین تصویر ممکن از مدینهٔ او نایل آیم. بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشی خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم‌ترین اصل در نقد اسناد تاریخی بجای مانده از سیرهٔ پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورخان قدیم در طبقه‌بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان رانداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان‌هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه‌ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده‌ام.

میتا: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا اجازه می‌دهید که بخواهم چند مورد را شرح دهید؟

آقای نجفی: حقیقت آن است که همهٔ مورخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون... در میان سیره نگاران هم همین نقیصهٔ بزرگ دیده می‌شود، به خصوص که وقتی می‌بینیم رابطهٔ تاریخ نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملاً گسسته است. قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی‌توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف‌ها و اوصاف، همهٔ منابع شناخت مدینهٔ او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوهٔ یونانی رایج در تاریخ نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینهٔ او دور ساخت. برای مثال:

واقعهٔ هجرت و واقعهٔ بدر که مورخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم‌گیری سران نشسته بر هرم جامعهٔ اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایهٔ آن به خورد ما دادند. آنها با این روش از محمد یک مدعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانهٔ رواج تاریخ‌نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینهٔ ساده پیامبری که لطف حق بود.

میقات: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟

آقای نجفی: مستشرقان و محققان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم... و فهرست دیویی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام‌شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گرچه می‌توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می‌کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی‌توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام‌شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم‌شناسی عربی، یا ایرانی سر در آورم.

مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همهٔ ادیان، فرهنگ‌ها و تلاش‌های بی‌پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطهٔ وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با ۲۳ سال قدمت ولی نهایتی برای امتداد راهی که او در ۱۳ سال با مهاجران و ۱۰ سال با انصار طی کرد، نمی‌یافتم. کانونی که در نهایت همهٔ اجزا و وقایع ۲۳ سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینهٔ سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه‌های آن بودم، کوه‌ها و بیابان‌ها و وادی‌های آن را جستجو می‌کردم، در باطن او را می‌جستم تا لحظه‌ای به سایه‌اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه‌اش را بشناسانم، مدینه‌اش شناسانندهٔ تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری است. در پی خرابه‌ها و نخلستان‌ها نبودم، سرانگشت اشارهٔ او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می‌داد. مدینه‌اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم. مدینهٔ جانان بود تا در کنار دروازه‌اش، بار تن را زمین نهم.

میقات: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آنها فایز آمدی؟

آقای نجفی: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می‌رود تا از ساختمان‌هایی، خیابان‌هایی و زمین‌هایی عکس بگیرد. نام و نشانی‌ها را می‌پرسد،



یادداشت می‌کند و با نقشه‌هایی که در دست دارد تطبیق می‌کند. شمال و جنوب را می‌پرسد. تمام صحنه، برای من خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند!... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یادولتمندی، مؤسسه‌ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می‌جستم. هرگز در بیابان‌های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می‌کردم که در ورای این تلاش‌ها هدفی را یافته‌ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم. مکرر مانع شدند، گره‌ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرا شدم. مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول‌ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می‌لرزیدم، هنگام انتقال فیلم‌های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم‌ها بسته می‌شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شر قدرت‌های کور محلی و مرزی کالا زده عبور می‌کردم. بیش از ۲۵ سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب‌تر از نفس خود نیافتیم... بگذارید نمونه‌ای از این مشکل خانگی! را بازگو کنم:

سال‌های ۱۳۵۷ و ۵۸ در خرمشهر بسر می‌بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلد اول مدینه شناسی بودم که عراقی‌ها با گلوله‌های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه‌ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در

آن بود را رها کردیم و شبانه از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت‌های از شهر خرمشهر را عراقی‌ها گرفتند. همسر مرا تشویق کرد تا به خرمشهر بازگردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم. شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه‌ها و خمپاره‌ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در متحالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه‌ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم اما نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمدها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه‌ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم‌گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف‌ها و مجسمه‌های با ارزش نگاه کردم... چه می‌توانستم بردارم و در ماشین کوچک خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه‌هایم را برداشتم و به کتابخانه بازگشتم و چمدانی را که در آن عکس‌ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه‌شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین‌نامه‌های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت‌ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسر و کودکانم با دست خالی و شرمندگی بازگشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتم، جز مثنی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوپن ۲۰ لیتری بنزین خریدار نداشت.

در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترک کنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی‌ها را شنیدم، از شدت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم: خدا! شهر و خانه‌ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بیچه‌های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدای خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:

هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خدش در همه حال از بلا نگه دارد

دو سال در شیراز پنیر و کالباس و ادویه می فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته های مدینه را تنظیم کنم. صبح ها کاسبی می کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبدالله خفیف، مدینه نبی را می گشتم تا آرام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

میرزا: از شیراز به مدینه باز گردیم، خواستم بپرسم در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می شناختید که در تغییر و تحولات یک قرن اخیر از بین رفته اند؟!

آقای نجفی: سال ها تحقیق کردم تا یافتن چه چیزهایی وجود داشته و در صدهای بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز جستجو کنم. بسیار متأسفم که می گویم: اهم آثار سیره پیامبر ﷺ محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحي المحمدي»، محمد احمد جاد المولی... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می بایست پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد...

اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کیی برداری نکنند.

حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر ﷺ نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمانها و برداشت های سر تا پا غلط خود را به

مورخان و محدثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست‌های امپراتوری اموی و عباسی، خواستند به جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه‌ای داشته باشند و یا اصلاً قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دلانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی‌خواستم مانند ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.

میانگ: با این توضیحات به بخش دوم سؤال من پاسخ گوید: چه آثاری را می‌شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آنها را نیافتید؟

آقای نجفی: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می‌دهد تا سال ۱۹۹۹ در مدینه اثری از این آثار نیافتم:

خانه آل عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابویوب انصاری، خانه جعفر بن محمد، خانه حسن بن زید، خانه سعد بن خیشمه، خانه کلثوم بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه ام ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابی بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدیره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی امیه الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبه الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی زریق، مسجد بنی مازن بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.

خانه خالد بن ولید، خانه ام سلیم، خانه ام حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه



انس بن مالک بن نضر، چاه انا در هنگام محاصره بنی قریظه، چاه اهاب، چاه البصه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن الیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیا، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد، بیت الأحزان. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظبیه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثنیة رکوبه، الأثایة العرج، مسجد لحیّ جمل، مسجد السقیا، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثنیة مبرک، مسجد العشیره، چاه‌های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و... دیگر اثری پیدا نیست.

در مکه هم: بقاع معلّاه را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندان را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابیه، مسجد النحر و... هم خبری نیست.

میثاق: اگر اینها بودند و شما آنها را می‌یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می‌آورد؟

آقای نجفی: اگر بخواهیم مانند مورخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه‌ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه‌ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه‌ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیر صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل. پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی‌ها و انستیتوها و دانشگاه‌ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ما است. هر صبح و شام او را می‌طلبیم و بر او درود می‌فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی‌اوست و نه او بی‌خدای ما که بخواهیم او را از

روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.

یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحت تحقیق مشخص نخواهد شد. اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت‌ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می‌خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصورات شماست؟ موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه‌هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی‌کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می‌خواهند، آنطور که صادفانه محققان را قانع سازد.

میتا: پس شما روشهای تحقیقی رایج در دانشگاه‌های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی‌دانید؟

آقای نجفی: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی‌محتوی را غربیان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می‌رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه‌ای را که ما می‌خواهیم بنهیم تا داستان تاریخی شهروندان را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش‌های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش‌های تحقیقی قدمای مسلمان کناری نهیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او برسیم؟ این مشکل‌ترین مرحله‌ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته‌ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش‌های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم



منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه‌های واقعی را بیابیم.

ما برای رسیدن به شناخت‌های واقعی‌تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

میقات: با این تجارب پژوهشی ربع قرن، تا کنون دربارهٔ مدینه شناسی چه نوشتی؟ چه چاپ شده است و چه در دست چاپ دارید؟ اجازه دهید کمی دربارهٔ موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم؟

آقای نجفی: خاضعانه تأکید می‌کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشی شخصی است دربارهٔ آنچه که می‌خواستم صادقانه دربارهٔ آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می‌بایست صورت بگیرد، لذا توجه می‌دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکان‌اتم اجازه می‌داد پیش رفتم. هر جا نتوانستم، ایستادم و تضرع کردم ولی از یأس ننالیدم. هیچ عجله‌ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی‌خواستم. خودم را برای این تحقیق می‌دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است. در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم.

در مجلد اول: سیاحتی را می‌بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه ۱۳۵۴ تا مرداد ۱۳۵۷ شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه‌ها، چاه‌ها، قبرها.

ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را مورد بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت‌های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی‌بردم که غذا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی‌بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.

در مجلد سوم: به عنوان اولین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی

این مسیر را طی کرد، راهی درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتم هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضد او اعمال می‌کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی‌گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و زندگی و ترک تعلقات وطن (مکه) میسر نمی‌شد.

در مجلد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب‌ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب‌ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب‌ها را به اطاعت کور می‌کشاند.

در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده‌ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد.

اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست. اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلد ششم است که هنوز دست بکار نشده‌ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه‌ای که سال‌های قبل بر خارهای مغیلان تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.

میهن‌ساز: در تحقیق چنین تألیفی چه احساسی دارید؟ آیا فکر می‌کنید خدمتی به فرهنگ

ایران اسلامی کرده‌اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟

آقای نجفی: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده‌ام که می‌خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه‌هایی نمی‌کند که ممکن است



از این بوستان نفعی به این یا آن رساند. چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی‌دانم مرز این بی‌نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می‌دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می‌کردم، آیا نتیجه چنین توجهی می‌تواند کاری شایسته تلقی شود؟ ادعای گزافی است که از گمان آن می‌هراسم.

میتا: در خاتمه این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می‌دهید؟

آقای نجفی: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می‌توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می‌خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی‌پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته‌ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می‌کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه‌ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می‌آموزم.

